

وجوه اعرابی سوره بقره از نظر زمخشری و علامه طبرسی

فائزه حسن^۱

چکیده

یکی از اموری که راه درک و فهم زبان قرآن را می‌گشاید، توجه به وجوه اعرابی آیات است. چه بسا عدم رعایت اعراب صحیح، به معنای مخالف با اراده خداوند برداشت شود. وجوه اعرابی و تعدد آن در قرآن، مسئله مهمی برای مترجمین و مفسرین بوده است. مفسران قرآن، برای بیان وجوه اعراب آیات همواره تلاش کرده‌اند. از جمله آنها صاحبان مجمع‌البیان و کشاف هستند که به صورت هم‌زمان و بدون ارتباط با یکدیگر، در این زمینه تلاش کرده‌اند. پژوهش حاضر، بر آن است تا اشتراکات و اختلافات موجود در میان این دو تفسیر را در نحوه مواجهه با وجوه اعرابی بررسی کند. اشتراکات در وجوه اعرابی اظهار شده توسط طبرسی و زمخشری، بسیار بیشتر از اختلافات آنهاست. طبرسی در بیشتر موارد، فقط نظرات را ذکر می‌کند و بدون آنکه درستی و یا خطا بودن آنها را مشخص کند، از آنها عبور می‌کند. زمخشری نیز در بیشتر موارد، بدون نام بردن از صاحبان اقوال، فقط نظر را بیان کرده و در مورد جایز بودن یا رد آن بحث می‌کند. وی بیشتر، نظر خودش را بیان می‌کند و قاطعیت در بیان نظراتش بیشتر است، اما در عین حال بعد از آن، نظرات مخالف دیگران را هم مطرح کرده و صحت آنها را نیز جایز می‌داند.

واژگان کلیدی: اعراب قرآن، وجوه اعرابی، طبرسی، زمخشری، مجمع‌البیان، کشاف.

۱. مقدمه

قرآن کریم برای هدایت و رحمت جهانیان نازل شده و مخاطب آن، تمام نسل‌ها از آغاز تا انجام است. بنابراین، بر هر مؤمنی واجب است که در فهم فرامین آن، تا روز قیامت تلاش کند. برای فهم این فرامین به مباحث متعددی مانند تفسیر، فقه، حدیث، اصول، علم لغت، علم بلاغت و علم اعراب نیاز است. اعراب قرآن جایگاه بسزای در فهم آیات آن دارد؛ زیرا پرده ابهام را از معنا برمی‌دارد. تفسیر قرآن نیز بدون اشراف بر علم اعراب ممکن نیست. در این نوشتار، سعی بر آن است که وجوه اعرابی سوره بقره از نظر علامه زمخشری و طبرسی بررسی شود.

۱. فارغ‌التحصیل کارشناسی معارف اسلامی و زبان و ادبیات عربی، مجتمع آموزش عالی بنت‌الهدی، جامعه‌المصطفی‌العالمیه، پاکستان.

پرداختن به موضوع مذکور از آن جهت ضرورت دارد که از ترکیب‌های متفاوت، معانی متعدد دریافت شده و با آن معانی، اعتقادات انسان‌ها شکل می‌گیرد. این اعتقادات بر رفتار انسان‌ها، هم در زندگی فردی و هم در زندگی اجتماعی اثر می‌گذارد، پس انتخاب معنای درست از بین تمام معنای آیات باعث برداشت درست از قرآن می‌شود. جایگاه و نقش مهم اعراب قرآن در فهم تفسیر آن، دانشمندان را بر آن داشت که در این زمینه تحقیق و بررسی کنند. برخی کتاب‌ها مانند *املاء ما من به الرحمن از ابوالبقاء العکبری*، به طور مستقل و مستقیم به این موضوع پرداخته و وجوه اعرابی آیات را در کل قرآن بررسی کرده‌اند. بعضی از آنها به طور غیر مستقل به این موضوع پرداختند. مانند تفاسیری که در ذیل بعضی از آیات، وجوه اعرابی را ذکر کرده‌اند مانند *جوامع الجامع طبرسی و الکشاف زمخشری*.

غیر از این کتاب‌ها، مقالات متعددی در این زمینه نوشته شده‌اند و وجوه اعرابی و نقش آن در ترجمه از دکتر سید علی میرلوحی، ۱۳۸۹. وجوه اعرابی مختلف در آیات قرآن کریم و نقش آن در ترجمه، ده جزء آخر، نوشته فروزان سادات محسنی، ۱۳۹۱، ولی تا جایی که محقق بررسی کرده، مقاله مستقلی با موضوع مذکور یافت نشد.

۲. مفهوم‌شناسی

۱-۲. واژه اعراب

اعراب، مصدر باب افعال از ماده عرب بوده و سه وجه دارد:

- از باب ضرب یضرب، عرب، یعرب، عربا و به معنی غذا خوردن است.
- از باب شرف، یشرف، عرب، یعرب، عروب و عربا در عربی سخن گفتن است.
- سمع، یسمع، عرب، یعرب به معنی گیرزبان باز شدن و زبان فصیح شدن است. (راغب

اصفهانی، ۱۳۸۸، ص ۳۴۰)

اما اعراب در معنای لغوی خود به معانی مختلفی آمده‌اند بیان روشن و آشکار کردن مطلب. «عرب عن نفسه؛ به روشنی از خود سخن گفت». در اصطلاح، به حرکات آخر کلمات که در جاهایی متفاوت تغییر می‌کند، اعراب می‌گویند. (ابوالفتح، ۱۴۱۰، ۳۵/۱) در قاموس قرآن آمده است: «اعراب، روشن کردن مطالب به وسیله حرکت است» (قرشی، ۱۳۷۱، ۳۱۳/۴).

۳. اهمیت و ارزش معرفت اعراب در علوم عربی

اعراب، یکی از ویژگی‌هایی لغت عرب بوده و فایده آن، شناخت اواخر کلمات عربی است. اعراب،

مایه امتیاز معانی متفاوت در لفظ است، پس اگر اعراب نبود، شناختی بین فاعل و مفعول، مضاف و مضاف الیه، نعت و منعت و تعجب و استفهام باقی نمی ماند. بنابراین، شناخت و معرفت اعراب برای اهل تفسیر، بلکه برای هر کسی که با لغت عرب سرو کار دارد، از نظر کتابت، خط و غیره امری بسیار ضروری و لازم است؛ زیرا اعراب عامل مهم و کلید اساسی برای استخراج مطالب و معارف بی کران آیات و روایات است. به همسن دلیل مفسرین اسلام مانند شیخ طوسی، مرحوم طبرسی و علامه زمخشری، قسمتی از تفسیرشان را به اعراب کلمات آیات اختصاص داده اند. تمام ادیبان و مفسران، علم اعراب و نحو را یکی از مقدمات علم تفسیر و از شرایط آن معرفی کرده اند؛ زیرا رسول گرامی اسلام ﷺ فرمود: «تعلموا القرآن بعربیه».

امام صادق علیه السلام نیز فرمود: «تعلموا العربیه فانها کلام الله الذی کلم به خلقه؛ عربی را یاد بگیرید؛ زیرا این کلام خداوند است که به وسیله آن با مخلوقاتش صحبت کرده است». (طاهری، ۱۳۷۷، ۲۰۸/۱)

پس آگاهی لازم به علم اعراب، برای درک و فهم قرآن لازم و ضروری است. علم اعراب، فنی است که بدون آن، فهم کلام الهی، سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام هم میسر نمی شود. به همین دلیل همه مفسرین، محدثین، فقها و متکلمین به آن نیاز دارند و علوم اسلامی بدون آن، پایه و ستون اصلی خود را از دست می دهد.

۴. معرفی علامه طبرسی

ابوعلی الفضل بن الحسن الطبرسی به سال ۴۶۸ یا ۴۶۹ دیده به جهان گشود. پدرش او را فضل نامید. اصل و منشأ فضل بن حسن طبرسی تفرش بوده است. به همین دلیل به طبرسی معروف و مشهور شده است. (بیهقی، بی تا، ص ۲۴۲) خاندان طبرسی، از خاندان های معروف شیعیان هستند. برای مثال پدرش حسن بن فضل، از علمای عصر خویش بوده و فرزندش رضی الدین، حسن بن فضل طبرسی نیز مانند خورشیدی در آسمان علم و زهد و تقوا می درخشد. او از شاگردان پدر بوده و مؤلف کتب فراوانی از جمله مکارم الأخلاق است. نوه امین الاسلام طبرسی نیز دنباله راه پدر و جد خود را گرفته و کتابی ارزشمند مانند مشکاة الأنوار از او به یادگار مانده است.

فضل بن حسن، دوران کودکی و تحصیل خود را در جوار بارگاه ملکوتی امام هشتم علیه السلام گذراند و پس از چند سال حضور در مکتب و فراگیری خواندن و نوشتن و یادگیری قرائت قرآن، خود را برای تحصیل علوم اسلامی و شرکت در جلسه درس بزرگان دین آماده کرد. او در فراگیری علمی مانند ادبیات عرب، قرائت، تفسیر، حدیث، فقه، اصول و کلام، بسیار تلاش کرد، تا آنجا که در هر یک از

آن رشته‌ها صاحب نظر شد. با وجودی که در مدارس آن عصر، علومى مانند حساب، جبر و مقابله رایج نبود و کسی برای فراگیری آنها رغبت نداشت، او به سوی آن علوم شتافت و از صاحب-نظران آن فنون بود (بیهقی، بی تا، ص ۲۴۲).

طبرسی در آغاز جوانی در مشهد مقدس سرگرم تحصیلات بوده و سال‌های متمادی در رشته‌های مختلف علمی و فنون تفسیری مانند فقه، حدیث و رجال، ادبیات و لغت از محضر اساتید بزرگی مانند ابوعلی طوسی فرزند شیخ الطائفه، شیخ طوسی، حسن بن حسین، جد شیخ منتجب الدین و صاحب کتاب فهرست، موفق الدین بکرآبادی، عبیدالله بیهقی و شیخ جعفر دوریستی از شاگردان شیخ مفید، علم آموخته است.

بسیست و پنج سال از بهترین ایام خود را در شهر سبزوار به تدریس دانشجویان دینی و تألیف و تحقیق گذراند. شاگردان ایشان، از ستارگان درخشان آسمان علم و دانش شدند. از جمله چهره‌های سرشناس آنها می‌توان به فرزندش رضی الدین حسن بن فضل طبرسی و صاحب کتاب مکارم الأخلاق، ابن شهر آشوب مازندرانی مؤلف کتاب معالم العلماء، شیخ منتجب الدین صاحب فهرست، قطب الدین راوندی، عبدالله بن جعفر دوریستی و شاذان بن جبرئیل قمی اشاره کرد.

مصنفات و آثار متعددی از امین الاسلام طبرسی به یادگار مانده که جملگی از فضل و دانش آن عالم کوشا و اندیشمند توانا حکایت می‌کند. از آثار او می‌توان *آداب الدینیه للخزانه المعینیه*، *اسرار الامامه*، *اعلام الوری باعلام الهدی*، *تاج الموالبید*، *جوامع الجامع*، *الجواهر یا جواهر الجمل*، *حقایق الامور*، *عده السفر و عمده الحضر*، *العمده فی اصول الدین و الفرائض النوافل* را نام برد. پیکر پاک علامه، از سبزوار به مشهد مقدس انتقال یافته و در نزدیکی حرم مطهر امام رضا علیه السلام در محلی به نام قبرستان قتلگاه به خاک سپرده شد. آرامگاه او که در ابتدای خیابان طبرسی واقع شده، از آغاز، محل زیارت مؤمنان بوده و در سال ۱۳۷۰ به موجب طرح توسعه اطراف حرم، به داخل باغ رضوان منتقل شد. (افندی، ۱۳۹۴، ۴/۳۴۵)

۵. معرفی علامه زمخشری

زمخشری، منسوب به زمخشر، یکی از روستاهای خوارزم است. ولادت وی در آنجا و در سال ۴۷۶ ق بوده است. با توجه به اینکه سال وفات وی را ۵۳۸ ق دانسته‌اند، سال ولادت و مدت عمری را که ابن کثیر نقل کرده، درست نیست؛ زیرا اگر مدت عمر وی یعنی ۷۶، از ۵۳۸ سال و وفاتش کم شود، ۴۶۲ می‌شود، پس باید سال ولادت، پنج سال کمتر از این عدد باشد یا اینکه مدت عمر وی ۷۱ سال باشد. (سیوطی، ۱۴۱۷، ۲/۳۱۵)

زمخشری در خوارزم زندگی می‌کرد که سال‌های سال مرکز بزرگ علمی بوده و در آن، علم و معرفت رواج گسترده‌ای داشت. زمخشری در خوارزم دانش‌های فراوانی کسب کرد، قرآن را حفظ کرد، حدیث را فرا گرفت و در واژه‌شناسی عربی مهارت پیدا کرد. هیچ‌یک از تذکره‌نویسان، تاریخ‌نویسان و رودوی به بغداد و مدت اقامتش را ثبت نکرده‌اند. با حدس و گمان می‌توان گفت که وی برای تکمیل تحصیلات خوارزم به بغداد آمده است. همچنین بازگشت وی به درازا می‌کشد، تا آنجا که نوجوانی و جوانی وی در این شهر سپری شده و به سن کمال رسیده و از نظر رشد عقلی و فکری به مقام مناسبی ارتقا می‌یابد. وی به قصد زیارت بیت‌الله، به حجاز سفر کرد. مدت اقامت زمخشری در همسایگی خانه خدا چندین سال به درازا کشید و به همین مناسبت به وی لقب جاراالله، یعنی همسایه خدا داده شد. مراد از آن، همسایگی و اقامت ایشان در کنار خانه خدا در شهر مکه است. زمخشری، ادبیات عرب را از ابوالحسن علی بن مظفر نیشابوری و ابومنصور اصفهانی فراگرفت. داوودی در طبقات المفسرین می‌گوید: «زمخشری وارد بغداد شد و از ابوالخطاب بن بطر و ابوسعید شقانی و شیخ الاسلام ابومنصور حارث و گروهی دیگر از دانشمندان، علم و معرفت آموخت». (سیوطی، ۱۴۱۷، ۲/۳۱۵) زمخشری، آثار سودمندی تألیف کرده و به یادگار گذاشته مانند الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، الفائق فی غریب الحدیث، اساس البلاغه، المقامات فی امثال العرب، ربیع الابرار و فصوص الاخبار، متشابه اسماء الرواه، اطراق الذهب، النموذج، الرائض فی الفرائض، النصائح الکبار. وی سپس از مکه به خوارزم بازگشته و در شهر جرجان خوارزم اقامت کرد. در آنجا مریض شده و پس از آن از دنیا رفت. تاریخ‌نویسان وفات وی را شب عرفه سال ۵۳۸ ق نوشته‌اند.

۶. معرفی اجمالی سوره بقره

سوره بقره، بزرگترین سوره قرآن است. این سوره دومین سوره و از سوره‌های مدنی قرآن است که در جزء‌های اول، دوم و سوم جای دارد. نام‌گذاری این سوره به نام بقره، به دلیل وجود داستان گاو بنی‌اسرائیل است که فقط در این سوره به تفصیل مطرح شده است. هدف عمده سوره بقره، هدایت انسان و اعلام این مسئله است که انسان، باید به هر چه که خدا به وسیله پیامبرانش نازل کرده، ایمان بیاورد. سوره بقره را از نظر موضوعات مورد بحث، سوره جامعی دانسته‌اند که هم از اصول عقاید سخن گفته و هم احکام مسائل عبادی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی را مطرح کرده است. داستان آدم و فرشتگان، داستان‌هایی مربوط به بنی‌اسرائیل، داستان ابراهیم و زنده شدن مردگان، داستان طالوت و جالوت و... از جمله داستان‌ها و روایات تاریخی سوره بقره است. این سوره از نظر اصول اعتقادی اسلام و بسیاری از مسائل عملی، عبادی، اجتماعی، ادبی،

سیاسی و اقتصادی جامعیت دارد. در این سوره مباحثی پیرامون توحید و شناسایی خدا به خصوص از طریق مطالعه اسرار آفرینش، معاد و زندگی پس از مرگ به خصوص مثال‌های حسی آن مانند داستان ابراهیم و زنده شدن مرغ‌ها و داستان عزیز، اعجاز قرآن و اهمیت این کتاب آسمانی، داستان آدم و حوا و توبه آنها، رزم و ماهیت نبرد در اسلام، یهود و منافقان و موضع‌گیری‌های خاص آنها در برابر اسلام و قرآن، تاریخ پیامبران بزرگ به خصوص ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ و موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ، احکام مختلف اسلامی مانند نماز، روزه، حج، تغییر قبله، ازدواج و طلاق، احکام تجارت، احکام ربا، انفاق در راه خدا، مسائل قصاص، تحریم قمار و شراب و قسمتی از گوشت‌های حرام و احکام وصیت و مانند آن آمده است. درباره فضیلت این سوره، حضرت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «خالی‌ترین خانه، خانه‌ای است که در آن سوره بقره خوانده نشود. بقره سوره‌ای است که محل اجتماع قرآن است.» (الصالحی، ۱۳۸۵، ص ۸۵)

۷. اشتراکات اعرابی در تفاسیر مجمع‌البیان و کشاف

در تفسیر مجمع‌البیان و کشاف، مؤلفان در تمام آیات، بحث اعراب و وجوه اعرابی را ندارند؛ یکی از ویژگی‌های تفسیر مجمع‌البیان این است که مطالب مربوط به لغات، اعراب، تفسیر، سبب نزول و... را در قالب بخش‌های جداگانه از هم تفکیک کرده و می‌توان به صورت مستقل به این قسمت‌ها مراجعه کرد. لازم به توضیح است که در این تحقیق نیز، تنها به بخش‌هایی که طبرسی در قالب اعراب تفکیک کرده، اشاره شده؛ زیرا این تحقیق درباره وجوه اعرابی است و آوردن مطالب اضافی، مخاطب را از بحث اصلی دور می‌کند. آیات بررسی شده در زمینه وجوه اعرابی، توسط طبرسی و زمخشری با یکدیگر متفاوت است و آیات و کلماتی که هر دو مفسر به صورت مشترک مورد بررسی کرده‌اند، بسیار محدود بوده و در این آیات نیز نظر مشترک زیاد است.

۷-۱. آیه ۲۳ سوره بقره

وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ.

و اگر درباره آنچه بر بنده خود، یعنی پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نازل کرده‌ایم شک و تردید دارید، (دست‌کم) یک سوره همانند آن بیاورید و گواهان خود را غیر خدا، برای این کار، فراخوانید اگر راست می‌گویید.

طبرسی می‌نویسد:

برخی گفته‌اند که بازگشت ضمیر در کلمه مثله، به عبد یا بنده است. در نتیجه معنای آیه

این طور می‌شود: اگر می‌توانید، کلمات و جملاتی نظیر سوره‌های قرآن، از فردی بی‌سواد و درس‌نخوانده چون محمد ﷺ بیاورید.

ولی صحیح‌تر، همان بازگشت ضمیر به قرآن است؛ زیرا در آیه دیگری خدا می‌فرماید: «فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِثْلِهِ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ؛ اگر راست می‌گویند، سخنی مانند آن بیاورند» (طور: ۳۴).
و نیز در آیه:

قُلْ لَنْ أَجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ...
بگو ای پیامبر که اگر جن و انس متفق شوند و بخواهند با پشتیبانی یکدیگر کتابی مانند قرآن بیاورند، هرگز نخواهند توانست که مانند آن بیاورند... (اسراء: ۸۸)
به این امر اشاره شده است. بنابراین، معنای آیه این است:

اگر راست می‌گویید و معتقدید که قرآن سخن خدا نیست و خود محمد ﷺ است، یک سوره نظیر آنچه بر محمد ﷺ نازل شده از نظر نظم زیبا و فصاحت الفاظ و خرداندن از گذشته و آینده بدون آنکه کتابی دیده باشد، بیاورید و نیز یاران و نزدیکان خود را بخوانید.
(طبرسی، ۱۳۳۸، ۱۵۷/۱)

زمخشری می‌نویسد:

عبارت من مثله، متعلق به سوره و صفت برای آن است، یعنی سوره‌ای که همانند آن باشد. ضمیر، به عبارت ما نزلنا و یا به عبارت عبدنا بر می‌گردد، همچنین می‌تواند به فاتوا متعلق باشد که در این صورت، به کلمه عبد برمی‌گردد. (زمخشری، ۱۳۹۱، ۹۷/۱)
بنابراین، در نظر اول، طبرسی و زمخشری ضمیر را به قرآن و سوره برمی‌گردانند، ولی نظرات دیگر را نیز رد نمی‌کنند.

۷-۲. آیه ۲۹ سوره بقره

هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ.

او خدایی ست که همه آنچه را (از نعمت‌ها) در زمین وجود دارد، برای شما آفرید، سپس به آسمان پرداخت و آنها را به صورت هفت آسمان مرتب کرد و او به هر چیز آگاه است.

طبرسی می‌نویسد:

در عبارت «فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ»، تسویه نیز به معنای استواء و تساوی بین دو چیز است و علت جمع آوردن ضمیر در کلمه سواهن، آن است که چون سماء جنس است، در جمع و مفرد به کار می‌رود.

برخی، کلمه سماء را جمع از سماوه یا سماه دانسته‌اند که می‌توان به صورت مؤنث یا مذکر به کار برد. مانند هر جمعی که فرق بین آن و مفردش با هاء است که در آخر، مفرد می‌آید، مانند

نخل و نخله و بقره و در مؤنث و مذکر یکسان است. معنای فسواهن آن است که خداوند، این آسمان‌ها را بدون پایه، محکم و بدون فاصله آفریده است. (طبرسی، ۱۳۳۸، ۱۷۳/۱)

زمخشری می‌نویسد:

ضمیر در فسواهن، ضمیر مبهم و سبع سموات، تفسیر آن است. چنانکه می‌گویند: «رُبَّه رجلاً؛ از او مردی ساخت». برخی هم گفته‌اند که ضمیر، به آسمان بر می‌گردد و آسمان‌ها را به معنای جنس است. برخی نیز گفته‌اند که سماء، جمع سماء است، اما نظر عربی که پیش از این به آن اشاره شد، توجیه پذیرتر است. تسویه آسمان‌ها به معنای استوارداشتن آفرینش آنهاست، به صورتی که از هرگونه کژی و کاستی، تهی باشند. شاید هم به انجام رسانیدن و کامل کردن آفرینش آنها. (زمخشری، ۱۳۹۱، ۱۲۳/۱)

بنابراین، هر دو مفسر، ضمیر هن را به سماء برمی‌گردانند و آن را به معنای جنس می‌گیرند. فقط زمخشری می‌گوید که ضمیر مبهم و سبع سموات، تفسیر آن است، البته این از موارد اختلاف است.

۷-۳. آیه ۴۱ سوره بقره

وَأْمِنُوا بِمَا آتَيْنَا مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ وَلَا تَكُونُوا أُولَٰئِكَ كَافِرٍ بِهِ وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَإِتَابِي فَاَتَّقُونِ.

و به آنچه نازل کرده‌ام (قرآن) ایمان بیاورید که نشانه‌های آن، با آنچه در کتاب‌های شماست، مطابقت دارد و نخستین کافر به آن نباشید و آیات مرا به بهای ناچیزی نفروشید و تنها از من بترسید.

اختلاف بر سر مرجع ضمیر در حرف به است.

طبرسی می‌نویسد: معنای عبارت «وَلَا تَكُونُوا أُولَٰئِكَ كَافِرٍ بِهِ؛ شما اول کافر به آن نباشید با توجه به اینکه اولین دسته مخالف و منکر آن حضرت قریش بودند نه یهود» آیه را به چند صورت تفسیر می‌کند.

- کافر در میان اهل کتاب.

- شما در گروه پیشروان کفر نباشید، تا مردم به دنبال شما آیند. (از ابی‌العالیه)

- شما از منکران صفت پیامبر ﷺ نباشید (از ابن‌جریر). بنابراین، قول ضمیر به، به رسول

اکرم ﷺ باز می‌گردد.

- شما اولین کسی نباشید که کتاب دینی خود و تورات را رها کنید که در آن صفات پیامبر ﷺ

ذکر شده است. زجاج که گوینده این قول است آن را تأیید کرده به اینکه چون خطاب به علمای یهود است، وقتی آنان منکر شدند، پیروانشان نیز منکر خواهند شد. بنابراین، قرآن می‌گوید شما اول کافر به آن نباشید و می‌گوید حرف به، به تورات بر می‌گردد نه قرآن؛ زیرا آنان خود اظهار

می کردند که منکر قرآن اند و مطلب تازه ای نبود که این آیات بیان کند.

علی بن عیسی می گوید: «ممکن است منظور این باشد که اول کافر به قرآن نباشید؛ زیرا در کتاب شما تورات، حقایق قرآن ثابت است». (طبرسی، ۱۳۳۸، ۲۰۹/۱)

زمخشری می نویسد:

به کتابی که تصدیق کننده پیام آسمانی همراه شما فرو فرستادم، ایمان بیاورید و نخستین کافر به آن نباشید، یعنی نخستین کسانی که آن را انکار کردند، شاید هم نخستین گروهی که به آن کفر ورزیدند، یا اینکه هیچ کس از شما نخستین کسی نباشد که در صدد انکار آن برآید. چنانکه عرب می گوید: «کسانا حلة، ای کل واحد منا».

این عبارت کنایه از آن است که آنان باید به دلیل شناختی که از او و اوصافش دارند، نخستین کسانی باشند که به او ایمان بیاورند. همچنین مراد می تواند این باشد که شما مانند نخستین کسی نباشید که به او کافر شدند، یعنی مانند نخستین کس از مشرکان مکه که آن حضرت را انکار کرد. حال آنکه شما او را می شناسید و وصف او در تورات آمده، پس شما مانند کسی نباشید که او را نمی شناسد و مشرک است و هیچ کتابی ندارد، برخی از مفسران گفته اند که ضمیر به، به عبارت لما معکم برمی گردد؛ زیرا آنان اگر می خواستند آنچه را حضرت تصدیق می کرد، انکار کنند، در واقع به او کفر ورزیده بودند. (زمخشری، ۱۳۹۱، ۱۳۱/۱)

بنابراین، طبرسی نظرات مختلف را بیان کرده و بر هیچ کدام صحه نمی گذارد، اما زمخشری در ابتدا ضمیر حرف به، را به قرآن برمی گرداند و نظرات دیگران را در قالب قبل بیان می کند. در نظرات طبرسی، ضمیر به پیامبر ﷺ، قرآن و روایات برمی گردد و در نظر زمخشری، در اصل به قرآن و در سایر نظرات به پیامبر ﷺ و لما معکم برمی گردد.

۴-۷. آیه ۴۵ سوره بقره

وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ.

از صبر و نماز یاری جوید و با استقامت و مهار هوس های درونی و توجه به پروردگار، نیرو بگیرید و این کار جز برای خاشعان، گران است.

طبرسی می نویسد:

بیشتر مفسران بر آن هستند که ضمیر ها، به نماز برمی گردد و با اینکه دو چیز، یعنی صبر و صلاة، از قبل در آیه آمده، باز گرداندن ضمیر ها را به خصوص کلمه صلاة را، با این دو وجه درست کرده اند؛ نخست به اعتبار عظمت و اهمیت نماز، واجب بودنش بر همه و ایجاد حالت قرب به خدا. دوم، اگرچه در ظاهر فقط به نماز بازگشته، ولی در واقع منظور هر دوی

آنهاست. (طبرسی، ۵، ۳۸/۱۳۳۸)

«... وَالَّذِينَ يَكْتُمُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ...؛ کسانی که طلا و نقره را گنج می‌کنند و آن را در راه خدا خرج نمی‌کنند...» (۳۴: توبه)؛ «وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انْفَضُّوا إِلَيْهَا...؛ اینان وقتی تجارتی و یا لهوی دیدند، به سوییشتافتند...» (جمعه: ۱۱)؛ «... وَاللَّهُ وَرَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ يُرِضُوهُ إِنْ كَانُوا مُؤْمِنِينَ؛ ... بهتر بود که خدا و رسولش را راضی کنند...» (توبه: ۶۲)

در تمام این آیات، ضمیر به کلمه دوم برگشته، ولی عده‌ای معتقدند که ضمیرها، به استعانت یا کمک‌گرفتن برمی‌گردد که از امر به آن دریافت می‌شود.

برخی از نحویون بر این باورند: ضمیر هاء را به کلمه‌ای محذوف برمی‌گرداند و آن، اجابت پیامبر ﷺ به قول اسم و یا مؤاخذه نفس به صبر و نماز یا انجام آنچه گذشت یا صبر از گناهان یا صبر از این لغزش به قول ابی مسلم است، ولی با توجه به اینکه در قبل ذکری از این کلمات نشده تا قرینه‌ای بر حذف آنها بوده و ضمیر به آنها برگردد، نادرستی و ضعف این اقوال معلوم می‌شود.

(طبرسی، ۱۳۳۸، ۱/۲۱۶)

زمخشری می‌نویسد:

در عبارت و آنها، ضمیر یا به صلاة، یا به استعانه برمی‌گردد. همچنین می‌تواند به همه آن اموری برگردد که بنی اسرائیل به آن فرمان یافته و یا از آن برحذر داشته شدند که از عبارت اذکروا نعمتی، و به استیعنوا پایان می‌پذیرد. (زمخشری، ۱۳۹۱، ۱/۱۳۴)

بنابراین، طبرسی نظر بیشتر مفسرین را بر این می‌داند که ضمیرها، به صلاة برمی‌گردد. او مثال‌هایی آورده و می‌گوید که ضمیر، به کلمه دوم برمی‌گردد، ولی منظور، هر دو کلمه است. زمخشری نیز می‌گوید:

ضمیر، به صلاة یا به استعانت برمی‌گردد، ولی امکان برگشت آن به همه اموری که بنی اسرائیل به آن فرمان یافته و یا از آن برحذر داشته شدند را جایز می‌داند.

۷-۵. آیه ۶۶ سوره بقره

«فَجَعَلْنَاهَا نَكَالًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهَا وَمَا خَلْفَهَا وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ؛ ما این کیفر را درس عبرتی برای مردم آن زمان و نسل‌های بعد از آنان و پند و اندرز برای پرهیزکاران قرار دادیم...»

طبرسی می‌نویسد:

عبارت فَجَعَلْنَاهَا، یعنی گردانیدیم آن را. در مرجع ضمیر چند احتمال است: نخست، از حضرت باقر علیه السلام نقل شده که منظور از آن جمعیتی است که مسخ شدند و آنها در قریه‌ای که در کنار دریا بود و ایله نامیده می‌شد، اقامت داشتند. دوم، زجاج می‌گوید منظور، مسخ-

شدن آنهاست. سوم، ابن عباس می‌گوید مراد، عقوبت است. چهارم، منظور از آن، قریه‌ای است که اهل آن، تعدی و گناه کردند. نکالا، یعنی عقوبت و به معنای رسوایی و شهرت و یادآوری و عبرت نیز است. (طبرسی، ۱۳۸۴، ۲۶۶/۱)

زمخشری می‌نویسد: «عبارت فجعلناها، یعنی مسخ آنان را نکالا مایه پند قرار دادیم تا اگر کسی از آنان پند پذیرد و از آنان کردار بازآید و نکل به معنای بند و قید نیز از آن است». (زمخشری، ۱۳۹۱، ۱۴۷/۱) بنابراین، طبرسی چندین احتمال را مطرح کرده، ولی زمخشری یک مورد را مطرح می‌کند که آن هم همان نظر زجاج در احتمال دوم طبرسی است.

۶-۷. آیه ۷۲ سوره بقره

وَإِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا فَادَّارَأْتُمْ فِيهَا وَاللَّهُ مُخْرِجٌ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ.

و به یادآورید هنگامی را که فردی را به قتل رساندید، سپس درباره قاتل او به نزاع پرداختید و خداوند آنچه را مخفی می‌داشتید، آشکار می‌سازد.

طبرسی می‌نویسد:

عبارت فَادَّارَأْتُمْ فِيهَا، یعنی پس در آن، اختلاف و نزاع کردید. در ضمیر دو احتمال است. یکی اینکه ضمیر به کلمه نفس برمی‌گردد، یعنی در مورد نفسی کشتید نزاع کردید، و هر کدام خویشتن را از اتهام دور می‌گردید، و این احتمال، با ظاهر آیه سازگارتر است. دیگر اینکه ضمیر، به کشتندگان برمی‌گردد، یعنی در قاتلین، اختلاف و نزاع کردید. (طبرسی، ۱۳۸۴، ۲۷۷/۱)

زمخشری می‌نویسد:

جمله فَادَّارَأْتُمْ، یعنی در میان شما اختلاف افتاد و درباره اش بگومگو کردید. فَادَّارَأْتُمْ از آن روی گفت که اگر دو گروه نزاع کنند، همدیگر را رانده و به یکدیگر فشار می‌آورند و این عبارت، یعنی ارتکاب قتل را به گردن یکدیگر انداخته و کسی آن را به عهده نمی‌گرفت و هر کس اتهام را از خود دفع کرده و دیگری را مسئول می‌دانست. (زمخشری، ۱۳۹۱، ۱۵۳/۱)

۷-۷. آیه ۸۳ سوره بقره

وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْكُمْ وَأَنتُمْ مُّعْرِضُونَ.

و به یادآورید زمانی را که از بنی اسرائیل پیمان گرفتیم که جز خداوند یگانه را پرستش نکنید و به پدر و مادر نیکی کنید.

طبرسی می‌نویسد:

لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ؛ نمی‌پرستیدند مگر خداوند را. در این جمله چند احتمال است: نخست، جواب قسم بوده باشد، یعنی سوگند به خدایی که نمی‌پرستند مگر خدای یکتا را. دوم، معنای حال را داشته باشد، یعنی پیمان گرفتیم از بنی اسرائیل در حالی که یکتاپرست بودند. سوم، معنای امر داشته باشد، یعنی نپرستید مگر خدا را. چهارم، کلمه ان، در تقدیر بوده باشد، یعنی پیمان گرفتیم به اینکه نپرستید مگر خدا را. (طبرسی، ۱۳۸۴، ۲۹۸/۱)

زمخشری می‌نویسد:

لاتعبدون، اخبار در معنای نهی است. چنانکه عرب می‌گوید: «تذهب الی فلان تقول لهكذا؛ به نزد فلانی می‌روی و چنین می‌گویی» و منظورش امر است به این شیوه سخن گفتن، از امر و نهی صریح، بلیغ تر است؛ زیرا در فرمان پذیری و به انجام رساندن فرمان، سرعت بیشتری دارد و قرائت عبدالله و ابی به عبارت لاتعبدوا، این معنی را تقویت کرده و از اراده قول، گریزی نیست. همچنین قولوا، بر همین امر دلالت می‌کند. (زمخشری، ۱۳۹۱، ۱۵۹/۱)

بنابراین، طبرسی چند وجه را بیان کرده و هیچ کدام را تأیید نکرده است، اما زمخشری معنای امر را در نظر گرفته و برای آن ادله اقامه کرده است.

۷-۸. آیه ۸۸ سوره بقره

وَقَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَقَلِيلًا مَّا يُؤْمِنُونَ.

و گفتند دل‌های ما در غلاف است. و ما از گفته تو چیزی نمی‌فهمیم. آری، همین طور است. خداوند آنها را به خاطر کفرشان، از رحمت خود دور ساخته. به همین دلیل، چیزی درک نمی‌کنند و کمتر ایمان می‌آورند.

طبرسی می‌نویسد:

عبارت قَلِيلًا مَّا يُؤْمِنُونَ، یعنی ایمان آنان ناچیز و اندک است. این گروهی که ذکر شد، ایمانشان نسبت به آنچه بر پیامبر اسلام ﷺ نازل شده، قلیل و ناچیز است. اگرچه اعتراف به خدا و صفات خدا دارند، ولی چون رسالت آن پیامبر ﷺ را باور نکرده و احکام و حدود او را نپذیرفتند، قسمت مهم را انکار کرده و آنچه را پذیرفتند، ناچیز و قلیل است. همچنین آنچه با مرام امامیه در معنای این جمله مناسبت دارد، این است که آنان ایمان ندارند و کلمه قلیل، گاهی در چنین موردی به کار می‌رود. مانند «قل ما رایت هذا قط؛ هیچگاه این چیز را ندیدم». ممکن است کلمه قلیلا به عنوان حال منصوب شده باشد. بنابراین، معنای جمله این است که جز چند نفری مانند عبدالله بن سلام و یارانش، ایمان نیاوردند. (طبرسی، ۱۳۸۴، ۳۰۹/۱)

زمخشری می‌نویسد:

عبارت قَلِيلًا مَّا يُؤْمِنُونَ، یعنی اندک ایمانی می‌آورند. کلمه ما در اینجا زایده است و اندک

ایمانشان آن بود که به برخی از کتاب های آسمانی باور داشتند. همچنین کلمه قلت یا کمی، می تواند به معنای عدم یا نیستی باشد. (زمخشری، ۱۳۹۱، ص ۱۶۴)

بنابراین، طبرسی مرام امامیه را در مورد قلیلا، عدم یا نیستی دانسته و زمخشری نیز در قول دوم این نظر را ممکن می داند.

۷-۹. آیه ۱۲۴ سوره بقره

وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ.

و چون ابراهیم را پروردگارش با کلماتی بیازمود و وی آن همه را به انجام رسانید [خدا به او فرمود من تو را پیشوای مردم قرار دادم. [ابراهیم] پرسید از دودمانم [چطور] فرمود پیمان من به بیدادگران نمی رسد.

طبرسی می نویسد:

حسن می گوید ضمیر فاعل در کلمه فَأَتَمَّهُنَّ، به ابراهیم علیه السلام می گردد، ولی ابوالقاسم بلخی و حسین بن علی مغربی می گویند که ضمیر فاعل در فَأَتَمَّهُنَّ، به خداوند برمی گردد و مراد از کلمات، امامت است؛ زیرا میان فَأَتَمَّهُنَّ و إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا، واو عطف فاصله نشده است. بنابراین، معنای کلام این است که خداوند ابراهیم را به واسطه کلماتی آزمایش کرد و آن کلمات را عملی و محقق ساخت به اینکه به ابراهیم علیه السلام فرمود من تو را امام و پیشوای مردم قرار می دهم. (طبرسی، ۱۳۸۴، ۳۸۰/۱)

زمخشری می نویسد:

ابوحنیفه چنانکه قرائت ابن عباس نیز هست، عبارت إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ را به رفع ابراهیم و نصب ربه خوانده است. به این معنی که ابراهیم علیه السلام با عباراتی به درگاه الهی دعا کرد به این منظور که آیا اجابت خواهد کرد یا نه؟ ضمیر مستتر در فَأَتَمَّهُنَّ در یکی از دو قرائتی که وجود دارد، به شخص ابراهیم برمیگردد. به این معنی که خداوند هر آنچه را که ابراهیم علیه السلام طلب کرده بود، به او داد و در این امر هیچ کاستی در میان نیاورد و از آن هیچ نکاست. (زمخشری، ۱۳۹۱، ۱۸۴/۱)

دعاس نیز ضمیر مستتر در فَأَتَمَّهُنَّ را به ابراهیم علیه السلام برمی گرداند. (دعاس، ۱۴۲۵، ۵۳/۱)

بنابراین، طبرسی در اولین نظر خود از قول حسن می گوید که ضمیر فاعل در کلمه فَأَتَمَّهُنَّ به ابراهیم علیه السلام برمی گردد. زمخشری هم بنابر یکی از قرائات، ضمیر را به ابراهیم علیه السلام برمی گرداند.

۷-۱۰. آیه ۱۳۲ سوره بقره

وَوَصَّىٰ بِهَا إِبْرَاهِيمُ بَنِيهِ وَيَعْقُوبُ يَا بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ لَكُمُ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُمْ مُسْلِمُونَ.

و ابراهیم و یعقوب، پسران خود را به همان [آیین] سفارش کردند [و هر دو در وصیتشان چنین گفتند] ای پسران من، خداوند برای شما این دین را برگزید، پس البته نباید جز مسلمان بمیرید.

طبرسی می‌نویسد:

در عبارت وَ وَصَّى بِهَا، ضمیر در لفظ بها، به ملت برمی‌گردد که در این صورت مراد این است که او به فرزندانش درباره شریعت و ملت خود توصیه کرد. یا ضمیر به کلمه برمی‌گردد که منظور از آن کلمه، أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ است که در آیه قبل آمده و این مؤید معنی این جمله است. (طبرسی، ۱۳۸۴، ۳۹۹/۱)

زمخشری می‌نویسد:

ضمیر در بها، به عبارت أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ بازمی‌گردد و این گونه برگشتن ضمیر، در آیات دیگر هم همانندهایی دارد: «و جعلها کلمه باقیه» (زخرف: ۲۸). پیش از آن می‌فرماید: «و مما تعبدون الذی فطرنی» (زخرف: ۲۷) که کلمه باقیه، دلیلی است بر آنکه تأنیث ضمیر، بنابراین تاویل کلمه است. (زمخشری، ۱۳۹۱، ۱۹۱/۱)

بنابراین، زمخشری نیز نظر دوم طبرسی را بیان می‌کند. عکبری، ضمیر را عاید به ملت می‌داند. اندلسی نیز ضمیر را به ملت برمی‌گرداند، اما نظر زمخشری را نیز ذکر می‌کند. (عکبری، ۱۳۹۲، ص ۴۰)

۸. اختلافات اعرابی در تفاسیر مجمع‌البیان و کشاف

۸-۱. آیه ۴۹ سوره بقره

وَ إِذْ نَجَّيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ يُدَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَ فِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ.

و [به یاد آرید] آنگاه که شما را از [چنگ] فرعونیان رهانیدیم. [آنان] شما را سخت شکنجه می‌کردند. پسران شما را سر می‌بریدند و زنهایتان را زنده می‌گذاشتند و در آن [امر بلا و] آزمایش بزرگی از جانب پروردگارتان برای شما بود.

طبرسی می‌نویسد:

اعمال شاقه‌ای که به آن تکلیف می‌کردند و از آن جمله آنان را گروه‌گروه کرده و هر گروه را به کاری وامی‌داشتند، گروهی خدمت‌گزار و گروهی کشت‌کار. اگر افرادی توانایی و صلاحیت کار نداشتند از آنها جزیه گرفته، فرزندانشان را کشته و زنانشان را زنده نگاه می‌داشتند. بنابراین، در سوره ابراهیم جمله «يُدَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ؛ فرزندان را می‌کشتند» به ماقبل خود، یعنی يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ، با واو عطف شده است. این عطف نشان می‌دهد که آن دو یکی نبود، یعنی هم شکنجه و اعمال شاقه و هم کشتن فرزندان بوده است. (طبرسی،

زمخشری می نویسد: «یذبحون، بیان عبارت یسومونکم است. به همین دلیل حرف عطف را نیاورده است». (زمخشری، ۱۳۹۱، ۱۳۷/۱) مانند عبارت قرآنی که می فرماید: «یضاھئون قول الذین کفروا» (توبه: ۳۰). بنابراین، طبرسی و زمخشری در این آیه با استفاده از آیات دیگر، هر کدام نظری مخالف دیگری دارند. طبرسی می نویسد: «یسومونکم و یذبحون، دو عمل جداگانه است». زمخشری می نویسد: «یذبحون، بیان عبارت یسومونکم است».

۲-۸. آیه ۷۴ سوره بقره

ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشْقُقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ.

سپس دل های شما بعد از این [واقعه] سخت گردید، همانند سنگ یا سخت تر از آن؛ زیرا از برخی سنگ ها جوی هایی بیرون می زند و پاره ای از آنها می شکافد و آب از آن خارج می شود و برخی از آنها از بیم خدا فرو می ریزد و خدا از آنچه می کنید، غافل نیست.

طبرسی می نویسد:

أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً؛ دل های شما سخت تر از سنگ است. این جمله ممکن است عطف بر محل کاف که به معنای مثل است، بوده باشد و مثل اینکه چنین فرموده: دل های شما همانند سنگ یا سخت تر از سنگ است؛ زیرا با توجه به نشانه ها و قدرت خداوند، می بایست دل نرم شده، اقرار کند و در مقام انجام دستورات برآید. (طبرسی، ۱۳۸۴، ۲۸۰/۱)

زمخشری می نویسد:

عبارت أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً، یعنی چه بسا از آن نیز سخت تر باشد و اشد، معطوف بر کاف است. بنابراین، ترکیب أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً مضاف حذف شده و مضاف الیه جایگزین آن شده و اینکه اعمش در قرائت، اشد را بنابر عطف بر حجاره به صورت دال قرائت می کند، همین استنباط را تقویت می کند، یا با توجه به این ترکیب که اوهی نفسها اشد قسوه، با او خودش سخت تر است که معنای عبارت آن خواهد بود که اگر کسی از حال آن آگاه شود، آن را به سنگ همانند می کند، یا به ماده ای سخت تر از سنگ مثل آهن. (زمخشری، ۱۳۹۱، ۱۵۵/۱)

بنابراین، طبرسی واژه اشد را عطف بر محل کاف دانسته و زمخشری، عطف بر خود کاف می گیرد، پس معنای عبارت در دو تفسیر متفاوت است.

۳-۸. آیه ۱۱۷ سوره بقره

«بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ؛ (او) پدیدآورنده آسمان ها و زمین [است] و چون به کاری اراده فرماید، فقط می گوید [موجود] باش، پس [فورا موجود] می شود».

طبرسی می‌نویسد:

خداوند به ملائکه به عنوان اعلام و باخبر کردن آنها از غیب می‌گوید کن، یعنی می‌گوید اکنون، هستی می‌دهم. در این صورت، فاعل کن، خداوند و لفظ اگرچه به صورت امر و انشاء است، ولی منظور، اخبار و خبردادن است. بنابراین، احتمال ممکن است که فاعل کن، همان امر معدومی باشد که منظور ایجاد آن است و در حقیقت منظور این است که خداوند به ملائکه پس از گفتن کن، خبر می‌دهد که فلان چیز موجود خواهد شد، به همان کیفیتی که خبر داده می‌شود و خلاف و تغییری در آن نخواهد شد.

احتمال سوم نیز دور است؛ زیرا معلوم، صلاحیت خطاب و امر ندارد و امر آن اگرچه به وجود و هستی تعلق گرفته و پس از آن موجود شود، باز هم این مقدار کافی نیست؛ زیرا موجود شدن آن، فرمانبرداری دستور و پذیرفتن امر است و این در صورتی است که مأمور موجود باشد نه معدوم و چنانچه این معنی درست باشد، باید مأمور معدوم، در خود فعلی انجام داده و فاعل خویشتن باشد. همان طور که در سایر موارد، مأموری که فرمانبردار است، فاعل مأمور به و به جا آورنده آن شمرده می‌شود و این معنا، فاسد بوده و بطلان آن آشکار است. (طبرسی، ۱۳۸۴، ۱/۳۶۶)

زمخشری می‌نویسد:

کن فیکون، که کان در این عبارت از افعال تام است نه ناقص، یعنی به آن می‌گویند پدید آی و آن بی‌درنگ پدید می‌آید. به چنین شیوه‌ای سخن گفتن، از مصادیق مجاز و تمثیل است. معنای عبارت آن است که هرگاه خدای متعال کاری را اراده کرده و بخواهد، انجام خواهد شد و بدون امتناع و درنگی در زمره موجودات در می‌آید، چنانکه فرمانبرداری فرمان دهد، فرمان پذیرفته و درنگ نمی‌کند. (زمخشری، ۱۳۹۱، ۱/۱۸۱)

بنابراین، طبرسی عبارت کن را فعل امر و به معنای خبر در نظر گرفته و فاعل آن را خدا یا امر معدوم قرار می‌دهد و منظور از آن را خبردادن از غیب به ملائکه می‌داند، اما زمخشری، کن را به معنای تام و به عنوان مجاز و تمثیل در نظر گرفته و می‌گوید منظور در اینجا سخن نیست و معنای عبارت آن است که هرگاه خدای متعال کاری را اراده کند و بخواهد که انجام شود، حتماً انجام خواهد شد. دعاس نیز عبارت کن را فعل امر تام و فاعل آن را ضمیر مستتر انت می‌داند (دعاس، ۱۳۹۳، ۱/۵۱).

۸-۴. آیه ۱۵۰ سوره بقره

وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَيْكُمْ حُجَّةٌ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ فَلَا تَحْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِي وَلِأْتِيَنَّكُمْ عَلَيَّكُمْ وَلَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ.

و از هر کجا بیرون آمدی [به هنگام نماز] روی خود را به سمت مسجدالحرام بگردان و

هر کجا بودید روی های خود را به سوی آن بگردانید تا برای مردم غیر از ستمگرانشان بر شما حجتی نباشد، پس از آنان نترسید و از من بترسید تا نعمت خود را بر شما کامل گردانم. باشد که هدایت شوید.

در این آیه، بحث نوعِ إِلَّا و نوع استثناء در إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ است که آیا استثناء متصل است یا منقطع. استثناء به الا، از انواع مختلف استثناء در قرآن بوده که آیات زیادی مشتمل بر آن است. در همین راستا از مباحثی که مطرح است، مقوله تعلق مستثنی به مستثنی منه متعدد ماقبل الا است که در بروز تفاوت تلقی و برداشت مفسرین از آیات الهی مؤثر است.

طبرسی می نویسد:

در عبارت إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ، مراد این است که رو به طرف مسجد الحرام کنید تا اهل کتاب نتوانند با شما محاجه کنند و بدانند که این شخص، یعنی حضرت محمد ﷺ همان پیغمبر موعود است و تسلیم شوند، مگر کسانی از آنها که متجاوز و ستمگر هستند و عناد می ورزند. آنان با اینکه می دانند این همان شخصی است که در کتب تورات و انجیل بشارت آمدنش داده شده بود، با این وصف ظالمانه کتمان می کنند. بنابراین، استثناء متصل است.

علما در وجه این استنشنا اختلاف دارند و این اختلاف نظر از این جهت است که ظالم، هیچوقت حجتی نداشته و همیشه اعتقاد خود را که باطل و بی اساس است، به صورت حجت و برهان ذکر می کند. چنانکه خداوند هم فرمود: «حجتهم داحصه» (شورا: ۱۶). بنابراین، جمعی از دانشمندان، این استنشنا را منقطع دانسته و می گویند مراد این است که اشخاص ستمکار، از حجت و دلیل پیروی نمی کنند و مقصود از اشخاص ستمکار، قریش و طایفه یهود است؛ زیرا قریش می گفتند که محمد ﷺ از روی علم و یقین، از قبله ما برنگشت، بلکه از روی رأی خود از قبله ما برگشته و چنین گمان کرد که از جانب خدا مأمور شده است. (طبرسی، ۱۳۸۴، ۴۲۷/۱)

زمخشری می نویسد:

إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ؛ ستمکاران از مردم مستثنی شده اند. منظور این است که استشنا، متصل است و معنای عبارت آن است که برای هیچ کس از یهود دلیلی بر جای نماند، مگر برای معاندانشان که می گفتند قبله ما را فقط از آن روی رها کرده و به کعبه روی کرده که به دین قوم خود گرایش دارد و به سرزمینش علاقمند است و اگر برحق می بود، به قبله پیامبران پایبند می ماند. (زمخشری، ۱۳۹۱، ۲۰۶/۱)

مجمع البیان از زید بن علی نقل می کند که، این عبارت را إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ خوانده است؛ زیرا الا، برای تنبیه است و در قرائت آن، بر حجه وقف شده، آنگاه برای تنبیه و آگاهانیدن، کلام را آغاز کرده است.

مجمع‌البیان از ابو عبیده نقل می‌کند که الا، به معنی واو عاطفه است و تقدیر آن، إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ است، ولی این ناصواب است و الا در جای خود واقع است. در نهایت، استثنای منقطع است. مشروع مطلب آنکه یهود در کتاب خود خوانده بودند که پیغمبر جدید، قبله را عوض خواهد کرد؛ زیرا قبله از بیت المقدس به کعبه تغییر یافت. قرآن فرمود این تحول سبب آن است که مردم بر علیه شما دلیلی نداشته باشند و بدانند که پیغمبر اسلام ﷺ مطابق آنچه تورات گفته، عمل کرد، ولی ستمکاران آنها قانع نخواهند شد، از آنها نترسید. (قرشی، ۱۳۹۲، ۱/۹۵)

در قرآن مجید، استثنای منقطع که به معنی لکن و ولی است، بسیار دیده می‌شود و اینکه گفته‌اند استثنای منقطع در کلام فصیح نمی‌آید، درست نیست. در آیه «ما لهم به من علم الا اتباع الظن» (نسا: ۴) نیز منقطع است. شاهد بسیار روشن این استثنا، آیات ۴۰، ۷۴، ۱۲۸، ۱۶۰ سوره صافات است که همه الاها به معنی ولی و لکن آمده و منقطع است. در مجمع و کشاف تصریح شده که آن در الا من تولى و كفر منقطع است. (قرشی، ۱۳۹۳، ۱/۹۵) در تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب آمده است که إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ، استثناء از الناس است، یعنی «لا یكون لاحد حجه الا للمعاندین» (قمی مشهدی، ۱۳۹۲، ۲/۱۹۳).

۸-۵. آیه ۲۲۴ سوره بقره

وَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِإِيمَانِكُمْ أَنْ تَبَرُّوا وَتَتَّقُوا وَتُصَلِّحُوا بَيْنَ النَّاسِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ.

و خدا را دستاویز سوگندهای خود قرار ندهید تا [بدین بهانه] از نیکوکاری و پرهیزکاری و سازش دادن میان مردم [باز ایستید] و خدا شنوای داناست.

طبرسی می‌نویسد:

و تَتَّقُوا وَ تُصَلِّحُوا بَيْنَ النَّاسِ؛ و دوری کنید از گناه و معصیت در قسم‌ها و اصلاح کنید در مردم. در این جمله، تصلحوا عطف به فعل قبل، یعنی ان تبروا است و معنایش این است که قسم به خدا را علت یا حجت قرار ندهید در اینکه نیکی نکنید و پرهیزکار نباشید و در میان مردم به اصلاح پردازید و باید این کار را داشته باشید. این معنا بنابر وجه اول و دوم است. (طبرسی، ۱۳۸۴، ۲/۵۶۷)

زمخشری می‌نویسد: «أَنْ تَبَرُّوا وَ تَتَّقُوا وَ تُصَلِّحُوا، عطف بیان برای ایمانکم است، یعنی برای آنها سوگند یاد شده، از قبیل نیکی و تقوی و اصلاح در میان مردم». (زمخشری، ۱۳۹۱، ۱/۲۶۷)

بنابراین، میان عطف بیان و عطف، تفاوت است. زمخشری سه فعل را به ایمان عطف کرده، درحالی‌که طبرسی، دو فعل را به «ان تبروا» عطف کرده است.

۹. نتیجه‌گیری

از شمارش تعداد اسامی نحوین در این تفاسیر و با توجه به بیشتر ذکر شدن نام نحوین توسط طبرسی می‌توان نتیجه گرفت که طبرسی بیشتر از زمخشری نظرات دیگران را مطرح کرده است. اشتراکات اعرابی بین این دو مفسر، از افتراقات بوده، ولی در این نوشتار مواردی از اشتراکات سوره بقره ذکر شده که جای بحث داشت. افتراقات ذکر شده در این نوشتار اگرچه از نظر تعداد کم هستند، ولی اهمیت بیشتری دارند؛ زیرا هر مفسری طبق دلیل خودش وجه اعرابی را بیان کرده است.

فهرست منابع

* قرآن کریم

۱. ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۰۸). *لسان العرب*. بیروت: دارالاحیاء التراث العربی.
۲. ابن جنی، ابوالفتح عثمان (۱۳۳۱). *الخصائص*، لبنان: دارالکتب العلمیه.
۳. ابن هشام، عبدالله بن یوسف (۱۳۳۷). *معنی الادیب*. قم: قدس.
۴. ابویحیی اندلسی، محمد بن یوسف (۱۴۲۰). *البحر المحیط فی التفسیر*. بیروت: دارالفکر.
۵. بیهقی، ابوالحسن (۱۳۷۵). *تاریخ بیهقی*. مشهد: انتشارات دانشگاه.
۶. دعاس، احمد عبید (۱۴۲۵). *اعراب القرآن الکریم*. سوریه: دارالارشاد.
۷. راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۳۸۸). *مفردات الفاظ القرآن*. بیروت: دارالشامیه.
۸. زمخشری، ابوالقاسم محمود بن عمرو بن احمد (۱۳۹۱). *الکشاف*. بیروت: دارالکتب العربی.
۹. سیوطی، جلال الدین (۱۳۸۹). *الاتقان فی علوم القرآن*. تهران: امیرکبیر.
۱۰. صالحی، عبدالحسین (۱۳۸۴). *تفسیر و تفاسیر شیعه*. بیروت: دارالفکر.
۱۱. طاهری، حبیب الله (۱۳۷۷). *درس‌هایی از علوم قرآنی*. تهران: انتشارات اسوه.
۱۲. طبرسی، فضل بن محمد (۱۳۷۴). *جوامع الجامع*. مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی.
۱۳. طوسی، محمد بن حسین (بی‌تا). *التبیان فی تفسیر القرآن*. بیروت: دارالاحیاء التراث العربی.
۱۴. عکبری، ابوالبقاء (۱۳۷۵). *املاء ما من به الرحمن*. تهران: صدرا.
۱۵. قرشی، علی اکبر (۱۳۷۴). *قاموس قرآن*. تهران: دارالکتب الاسلامیه.